

«پیر مغان» از نگاهی دیگر

دکتر علیرضا مظفری^۱

چکیده

یکی از شخصیت‌های ممتاز سروده‌های عارفانه متمایل به اندیشه‌های ملامتی، «پیر مغان» است. این شخصیت شعری که معمولاً به عنوان آلترناتیوی در برابر پیران خانقاهی ظهور و بروز می‌کند، در دوره‌ای از تاریخ ادبیات منظوم فارسی اثرگذارترین نماد در شکل‌گیری و نضج «سروده‌های رندانه» بوده است. در شرح سروده‌های این گروه از شاعران - بویژه حافظ - تعبیر مختلفی از «پیر مغان» ارائه شده است؛ فارغ از بررسی و تحلیل آن تعبیر، بر اساس نخستین نمونه‌های شعری متضمن این نمادپردازی، «شراب دیرسال مغ ساخته» از آن اراده شده است و مطابق الگوی تبدیل «هوم» به عابدی صاحب شخصیتی انسانی، «پیر مغان» به مفهوم شراب نیز در دگردیسی‌های سپسین صاحب شخصیتی انسانی با گرایش‌های خاص عقیدتی و رفتاری شده است.

کلیدواژه‌ها: پیر مغان، شراب، حافظ.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه alirezamzffr@yahoo.com

مقدمه

می دانیم که در سنت ادبیات تغزلی - عرفانی ما پیوندی ناگسستنی میان «شراب» و «پیر مغان» پدید آمده است به نحوی که همواره «پیر مغان» ذهن آشنایان این نوع بخصوص ادبی را بی درنگ به سوی «شراب» متداعی می شود. ضمن پذیرش این نکته که این همانی برقرار شده میان «پیر مغان» و «پیر میکده»، «پیر می فروش» و «پیر خرابات»^۱ و اشتغال جامعه زردشتیان به کار باده سازی و باده گساری در جامعه ایرانیان بعد از اسلام و تصور معابد خاص آن گروه مذهبی - که معمولاً در ادبیات ما از آن با عنوان «دیر مغان» یاد کرده اند - به منزله جایگاه باده پیمایی، سهمی در پدید آمدن چنین تصویری در ادبیات فارسی داشته است، اما به نظر می رسد که می توان انگیزه ژرف تری را برای علت پیوستگی «پیر مغان» و «شراب» پیدا کرد. فرضیه این مقاله آن است که آیا اصطلاح «پیر مغان»، در ژرف ساخت خود تصویری از شراب کهنه و سالخورده را ندارد؟ به بیانی آشکار تر، در ابتدای وضع این اصطلاح، آیا واضح آن، شراب دیرسال را از آن اراده نکرده است؟

بحث و بررسی

لازمه بررسی این فرضیه، بررسی تاریخ پدیداری و تحول و دگردیسی این اصطلاح است. در گام نخست از مراحل این تکوین و دگردیسی، لفظ «پیر» به عنوان صفتی حاکی از قدمت و خلوص برای شراب به کار رفت:

بیار ای بت کشمیر شراب کهن و پیر
 بده پرّ و تهی گیر که مان ننگ و نبرد است
 (منوچهری)

ساقی نبید پیر ده اکنون که شد جوان
 این باغ پیر گشته به عمر جوان گل
 (مسعود سعد)

(به نقل از دهخدا، ۱۳۸۲: ذیل ماده «پیر»)

پیر می بستان به نیسان از غلام ماه روی کز نسیم باد نیسان پیر می گردد غلام
(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۲۲۹)

در مرحله بعد، بر اساس قاعده کاربرد صفت به جای موصوف، لفظ پیر به تنهایی به معنی شراب به کار رفت. اما از آنجا که قرینه ای برای افاده مفهوم شراب از آن بایسته بود، یکی از اوصاف و متعلقات شراب بدان افزوده شد. مثل رنگ شراب: پیر گلرنگ در شعر حافظ:

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان رخصت خبث نداد ار نه حکایت‌ها بود
(حافظ: غزل ۲۰۳)

یا ظرف شراب، که زیباترین و ایهام انگیزترین ابداع از این نوع را باز می توان در دیوان حافظ یافت: «شیخ جام»، یعنی شراب پیر که در جام ریخته شده است:

حافظ مرید جام می است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را
(حافظ: غزل ۷)

به پیر جام از آن دم که دست داده کلیم ز خط ساغر چون شیشه سر نیچیدم
(ابوطالب کلیم مدانی، ۱۳۶۹: ۴۹۱)

واقف شرب شراب شیخ جام کی شوی گر مشرب بوالخیر نیست
(اسیری لاهیجی، ۱۱۳۵۷: ۴۲)

واقفم از ذوق مستی تا دلم شد مرید پیر جام می فروش
(همان: ۱۶۱)

یکی از قراین افزوده شده به «پیر» برای اراده معنی شراب از آن، سازنده یا به قول امروزی‌ها عامل فرآوری شراب بود. در این دوره خاقانی «دهقان» را به عنوان طبقه عمده تهیه شراب در ایران اسلامی بدان اضافه کرد و «پیر دهقان» را برای اراده شراب دیرینه دهقان ساخته، ابداع کرد:

هین جام رخشان در دهید آزاده را جان در دهید وان پیر دهقان در دهید از شاخ برنا ریخته
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۳۷۷)

استاد ارجمند دکتر احمد تفضلی، در مورد عادات طبقه دهقانان بعد از اسلام چنین فرموده اند: «دهقانان، که تنها بازماندگان بزرگان ایرانی پیش از اسلام بودند و می‌گساردن بخشی از آیین‌های ایشان بود، در متون ادبیات قدیمی عربی و فارسی بهترین شراب سازان و شراب شناسان شمرده شده اند. برای مثال:

خَطَبْنَا مِنَ الدَّهْقَانِ بَعْضَ بَنَاتِهِ فزَوَّجْنَا مِنْهُنَّ فِي خَدْرَةِ الْكَبْرِيِّ

از دهقان یکی از دخترانش را خواستگاری کردم، مهترینشان را به سال که در اندرون داشت، به همسری به من داد (یعنی از او جامی شراب خواستم و او کهنه ترین شراب را به من داد)...
حاکمان مسلمان که حکم منع باده نوشی را زیر پا می‌نهادند، از دهقانان شراب می‌ستدند. بیهقی از قول المدائنی آورده است: «به روزگار زیاد دهقانی بر پشت دراز گوشی می‌می‌برد. محتسب او را بستاند و از او پرسید: «نمی‌دانی که امیر بردن شراب را به شهر باز داشته؟» دهقان پاسخ کرد: «بلی، لیکن این می‌امیر راست.» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۸۲-۸۳).

بدین ترتیب می‌بینیم که دهقانان به عنوان طبقه بازمانده از ایران پیش از اسلام، مهم‌ترین منبع تهیه شراب در ادوار بعد از اسلام بودند. غالب این دهقانان یا به کیش پدران خویش بودند یا به ظاهر به دین اسلام گرویده بودند و در باطن به عادت و سنن نیاکان خویش رفتار می‌کردند. از این رو، در دوره بعد که لفظ «دهقان» بنا به تغییر منزلت اجتماعی و هماهنگی آنان با آداب و اصول اسلامی، دیگر قادر به تداعی تعهد به شعایر زردشتی و باورهای ایران پیش از اسلام نبود، لفظ «مغ» که قابلیت القای آن مفهوم را از دست نداده بود، جای آن را گرفت و در سنت ادبی و اجتماعی ایرانیان «مغان» جای دهقانان را در امر تهیه و توزیع شراب گرفتند. ابن حوقل در وصف اصفهان و حومه آن چنین نوشته است: «در اینجا پشته بزرگی چون کوه است و قلعه ای و آتشکده ای دارد و گویند: آتش آن از آتش‌های قدیم است و خادمان و نگهبانانی از زردشتیان بر آن گماشته شده اند که بسیار توانگرند، چه آشامیدنی‌ها [شراب‌ها] را می‌گیرند و پس از نگاه داشتن و کهنه کردن به مردم می‌فروشند و سود می‌برند و اعتقادشان این است که آشامیدنی [شراب] بهتر است.» (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۹). جاحظ نیز در

کتاب *الحيوان* می گوید: «شراب خوب نیست مگر آنکه از خم مجوسی باشد که روی آن تار عنکبوت گرفته باشد و آن مجوس یزدان فلان باشد» (خرمشاهی: ۱۳۶۶: ۹۷/۱).

بنا به آنچه گفته شد، ادبیات بعد از سده ششم ما، با تأثر از رفتارهای اجتماعی مردم عراق عجم، رسماً «پیر مغان» را برای افاده «شراب دیر سال مغ ساخته» جایگزین «پیر دهقان» کرد. اما از آنجا که این سده و سده های سپسین دوره اشاعه تصوف و پذیرش و حرمت پیران صوفیه بود، پیر مغان، در مفهوم «پیر مرد زردشتی» نه شراب دست ساز زردشتی، در هیئت پیر و مقتدای آرمانی و آلترناتیو مشایخ ریایی متصوفه، خدمات ارزنده ای به پیروان نحله های ملامتیّه کرد.^۲ با وجود اینکه پیر مغان در این دوره هویت انسانی آرمانی یافت و در برابر پیر خانقاهی قرار گرفت، ارتباط خود را با مدلول نخستین خود، یعنی شراب از دست نداد؛ از این رو کمتر جایی می توان یافت که نام پیر مغان با شراب و مستی در نیامیخته باشد. به صراحت می توان گفت که شراب در پیدا کردن شخصیت انسانی و آرمانی تحت عنوان «پیر مغان» از همان الگویی تبعیت نمود که «هوم» در ادبیات اساطیری ما صاحب شخصیت انسانی زاهد گونه گردید. «... از او نوشابه ای می سازند که مستی نمی آورد، ولی شادی می بخشد... در فرشکرد بی مرگی را از او می آریند و سرور گیاهان است... هوم در شاهنامه فردوسی به صورت پیرمردی عابد و روحانی در آمده است که افراسیاب تورانی را در حین گریز دستگیر می کند.» (بهار، ۱۳۶۲: ۵۰).^۳

ظاهراً قدیم ترین متنی که نشانی از آغاز تولد و دگردیسی «پیر مغان» را در آن می توان یافت کتاب *روح الارواح* سمعانی است:

بیار آنچه دل دوستان به هم کشدا نهنگ وار غم از دل برون کشدا
بیار نور مغان را بده به پور مغان که روستم را هم رخس روستم کشدا
(شهاب الدین سمعانی، ۱۳۶۸: ۴۱۰)

می توان تصوّر کرد که «نور مغان» صورت تصحیف شده «پور مغان» باشد، آن گونه که احمد غزالی آن شعر را در کتاب *سوانح العشاق* به صورت زیر ثبت کرده است:

بیار پور مغان را بده به پور مغان که روستم را هم رخس روستم کشدا
(احمد غزالی، ۱۳۶۸: ۲۳)

میبدی این بیت را در کشف الاسرار خود چنین نقل کرده است:

بیار پور مغانه بده به پور مغان
که روستم را هم رخس روستم کشدا
(رشیدالدین میبدی، ۱۳۷۱: ۵۷۳/۱۰)

اگر بپذیریم که صورت اصلی این بیت همان باشد که ثبت شده، قطعاً «پور مغان» در این شواهد شعری درست به معنی «شراب ساخته مغان» است و گرنه تکرار «پور مغان» در یک مصرع و با اراده معنی حقیقی آن، نمی تواند دلالت بر مفهومی کند که مصرع دوم به صورت تمثیل در پی بیان آن است. «پور مغان» در این مقام، همان ساخت معنایی را دارد که «دختر جمشید» در شعر منوچهری:

چنین خواندم امروز در دفتری
که زنده است جمشید را دختری
بود سالیان هفتصد هشتصد
که تا اوست محبوس در منظری
هنوز اندر آن خانه گیرگان
بمانده ست بر جای چون عرعر
(منوچهری دامغانی، ۱۳۶۳: ۱۴۳)

در گام دیگر از دگردیسی این اصطلاح، عین القضاة همدانی که معاصر احمد غزالی و سمعانی بود، این بیت را در نامه های خود به صورت زیر ثبت کرده است:

بیار پیر مغان و بده به پور مغان
که رستم را هم رخس رستم کشدا
(عین القضاة همدانی، ۱۳۶۲: ۲۱۶/۲)

در این شاهد شعری «پیر مغان» قطعاً تعبیری است از «شراب کهنه مغان ساخته». او با تغییر عامدانه «پور» به «پیر» ضمن ایجاد صنعت تضاد میان «پیر» و «پور» و برای افاده مفهوم شراب دیر سال خالص، اصطلاحی ابداع کرد که اگرچه در ادوار سپسین، آن مفهوم از آن مستفاد نشد، موجب ظهور و بروز تحوّل و تکاملی در ادبیات تغزلی - عرفانی سده های ششم به بعد گردید. نفوذ و شیوع صورت دگرگون شده این بیت توسط عین القضاة همدانی چنان فراگیر شد که نظامی برای نشان دادن تأثیر خود از صورت ابداعی عین القضاة، لفظ «پیر مغان» را - البته در مفهوم پیر مرد زردشتی - در بیتهای خود که متأثر از مضمون آن بیت بود، اثبات کرد:

می که پیر مغان ز دست نهاد جز به پور مغان نشاید داد

(نظامی گنجوی، ۱۳۱۵: ۹۴)

مضمون این بیت را بعدها حافظ به شکل زیر باز آفرینی کرد:

در خانقه نگنجد اسرار عشقبازی جام می مغانه هم با مغان توان زد

(حافظ: غزل ۱۵۴)

این اصطلاح، بعد از عین القضاة همدانی، در آثار شاعران متمایل به اندیشه های ملامتیه و قلندریه بیشتر در مفهوم پیر آرمانی به کار رفت. این گروه از شاعران بعد از فاش شدن رنگ ریا در احوال و اقوال پیران خانقاهی، برای یافتن پیری خالص و یکرنگ، شراب را - که پیشتر نیز از آن برای اعلام تفاوت و تمایز میان طریقت خود و مشی صوفیان خانقاهی سود جسته بودند - با عنوان نوساخته آن، یعنی «پیر مغان» برای مقتدایی خویش برگزیدند و افاده معنی شراب ناب را به عهده اصطلاحاتی چون: می مغانه، نبیذ مغانی، جام مغان، قرابه مغان، باده مغانه، دردی مغانه، شبچراغ مغانی، می گلرنگ مغانه و... و انهادند:

طرب کن به آواز چنگ مغانی طلب کن ز خوبان نبیذ مغانی

(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۳۸۷)

شراب مغانه نوش کن سماع حزین نبوش در آزار او مکوش که او هوشیار نیست

(لامعی گرگانی، ۱۳۱۹: بیت ۱۲۲۹)

با می تلخ مغانه دامن افلاس گیر از بر روی آن قرای دعوی دار زن

(سنایی، ۱۳۶۳: ۹۷۲)

بیا ساقی آن شبچراغ مغان بیاور ز من بر میاور فغان

چراغ دلیم را از او روغنست

(نظامی گنجوی، ۱۳۱۶: ۲۵۷)

ای ترک پرچهره از آن جام شبانه در ده به صبوحی می گلرنگ مغانه^۴

(ابن یمین، ۱۳۶۳: ۲۸۵)

نکته در خور توجه، آن است که با وجود دگرذیسی «پیر مغان» در سطح معنایی، هنوز پیوند آن اصطلاح با شراب کهنه خالص از بین نرفته است و شاعران فارسی گوی هرکجا که یاد و نامی از پیر مغان به میان آورده‌اند ناخودآگاه مفهوم اولیه آن اصطلاح، یعنی شراب را هم بدان افزوده‌اند. در میان این شاعران، حافظ بیشترین مطابقه و هماهنگی را میان «پیر مغان» و «شراب دیرینه سرخ فام» ایجاد کرده است. مثلاً به همراهی «شراب» و «پیر مغان» در بیت زیر توجه کنید:

گفتم شراب و خرقة نه آیین مذهب است گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند
(حافظ: غزل ۱۹۸)

آیا قابل تصوّر نیست که تلازم شراب و خرقة، موهم ظرفیت شراب پیر در پیاله شراب باشد؟ بدین معنی که چون «پیر مغان» که خود ذاتاً شراب است و در خرقة جام^۵، تجلی کرده، مریدان او نیز با تأسی بدو می‌توانند با خرقة ازرق صوفیانه، ملتزم شراب باشند. و در بیت زیر نیز که می‌گوید:

دولت پیر مغان باد که باقی سهل است دیگری گو برو و نام من از یاد ببر
(همان: غزل ۲۵۰)

«پیر مغان» قابل تعبیر به شراب پیر است، چون او در جای دیگر مضمون بسندگی شراب و بی‌نیازی از غیر آن را صریح تر از این ادا کرده است:

من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد از گرانان جهان رطل گران ما را بس
(همان: غزل ۲۶۸)

زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن صراحی می لعل و بتی چو ماهت بس
(همان: غزل ۲۶۹)

صرف نظر از این قرینه، حافظ در چند جا میان «دولت» و «شراب» پیوندی معنی دار ایجاد کرده است:

دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود

از دست برده بود خمار غم سحر دولت مساعد آمد و می در پیاله بود

(همان: غزل ۲۱۴)

در بیت زیر نیز «پیر مغان» قابل تعبیر به شراب کهن است، چون وعده شیخ (= شراب طهور) نسیه است و موکول به آخرت و دخول به بهشت، اما وعده «پیر مغان» (= شراب) نقد است و قابل دستیابی در همین دنیا:

مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد

(همان: غزل ۱۴۵)

و در این بیت نیز به قرینه مضمون بیت زیر که در آن «پیر دهقان» - بنا به کار برد آن در شعر خاقانی برای افاده شراب ناب - پناه بردن به شراب را برای رهایی از غم و اندوه تجویز می کند:

غم کهن به می سالخورده دفع کنید که تخم خوشدلی این است پیر دهقان گفت

(همان: غزل ۸۸)

«پیر مغان» می تواند همان شراب کهن باشد:

وگر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل حریم درگه پیر مغان پناهت بس

(همان: غزل ۲۶۹)

با عنایت به این نکته که «پیر» در ادب فارسی به عنوان صفتی برای شراب به کار می رفته است، دور نیست که - با قید احتیاط - صفت «پیر» در «پیر می فروش» و «پیر میکده» و «پیر خرابات» نیز از باب استعمال صفت به جای موصوف همان شراب کهن باشد نه صفتی برای فروشنده شراب؛ وگرنه قابل تصور نیست که چرا باید در ادبیات فارسی، می فروش همواره بی استثنا پیر و کهنسال باشد هر چند که پیری در ادب فارسی گاه دلالت به کمال و پختگی دارد نه کهنسالی. با این وصف می توان «مغیچه» را هم عنوانی برای شراب تازه دانست.

حاصل سخن آنکه در پس تعابیر ممکن از «پیر مغان» در شعر حافظ و دیگران، نمی توان تصویر شراب کهن را از نظر دور داشت و جا دارد که شارحان ارجمند اشعار سرایندگانی چون حافظ، در ژرف ساخت «پیر مغان»، سیما و هویت «شراب کهن ناب و مغ ساخته» را نیز

مدّ نظر قرار دهند^۶ یا دست کم در ارائه تعابیر ممکن از پیر مغان، تعبیر اخیر را هم از نظر خود و مخاطبانشان بگذرانند.

یادداشت‌ها

۱ - برای آگاهی از چگونگی تعبیر «پیر مغان» به «پیر می‌فروش»، ر.ک: خرمشاهی، ۱۳۶۶: ۹۹-۹۵؛ مرتضوی، ۱۳۸۴: ۲۷۸-۲۸۷.

۲- مولانا از جمله شاعرانی است که صراحتاً «باده» را به عنوان «پیر و شیخ» خویش معرفی کرده است: از ماجرا گذر کن گو عقل ماجرا را چنگست ورد و ذکرم، باده ست شیخ و پیرم (مولوی، ۱۳۶۳: ج. ۴، ص. ۴۰)

۳ - برای آگاهی بیشتر در مورد هوم، ر.ک: هینلز، ۱۳۶۸: ۵۰-۵۳؛ یاحقی، ۱۳۶۹: ۴۵۷.

۴ - قیاس شود با «پیر گلرنگ» حافظ.

۵ - حافظ در جای دیگر «شیخ جام» را برای افاده شراب کهن ریخته شده در جام شراب، به کار برده است؛ هرچند که نمی‌توان چشم از ایهام لطیف و ظریف آن پوشید:

حافظ مرید جام می است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را
(حافظ: غزل ۷)

لازم به تذکر است که تمثیل تن و جامه به جام و محتوای آن، مسبوق به سابقه است؛ سعدی گوید:

تنک میپوش که اندام‌های سیمینت درون جامه پدیدست چون گلاب از جام
(سعدی، ۱۳۶۵: ۵۴۳)

و خود حافظ می گوید:

تنت در جامه چون در جام باده دلت در سینه چون در سیم آهن
(حافظ: غزل ۳۸۹)

نکته لطیف دیگر اینکه رنگ ازرق و کبود جام‌های شراب در ادبیات ما نیز مسبوق به سابقه است، از این رو می‌توان تصوّر کرد که پیرمغان در بیت مذکور از حافظ، شراب دیرینه‌ای است که در جام ازرق ریخته شده است. خاقانی با اشاره به رنگ کبود جام شراب می گوید:

در حجله جام آسمان رنگ آن دختر آفتاب در ده
(معدن کن، ۱۳۸۴: ۱۶۲)

یا پیشتر کسایی مروزی در وصف رنگ جام شراب گفته بود:

جام کبود و سرخ نبید آر کاسمان گویی که جام های کبود است پر نبید
جام کبود و سرخ نبید و شعاع زرد گویی شقایق است و بنفشه است و شنبلیله
(کسایی مروزی، ۱۳۶۴: ۳۱)

۶ - معمولاً شارحان محترم سروده های حافظ، صرفاً به این توضیح بسنده می کنند که «پیرمغان» یا همان پیر می فروش است یا پیر طریقت و گاهی حافظ شناس ارجمندی چون استاد خرمشاهی ترکیب «پیر طریقت و پیر می فروش» را در زیر ساخت این اصطلاح شناسایی نموده و با علم به تعریف نوینی که حافظ از پیر مغان ارائه کرده می فرمایند: «اسطوره پیر مغان ساخته طبع حافظ است همان طور که فی المثل رستم به یک معنی پرورده طبع فردوسی است» (خرمشاهی، ۱۳۶۶: ۱/ ۹۸-۹۹). دکتر استعلامی نیز ضمن پذیرش این نکته که مراد حافظ از پیرمغان «آن وجود نا دیده و نیافتنی است که گویی فراتر از این جهان خاکی، حافظ او را می بیند و از او ارشاد و تعلیم می گیرد» (استعلامی، ۱۳۸۲: ۱/ ۶۹) به پیوندی که میان پیر مغان و رسم باده سازی و باده فروشی مغان و دیگر پیروان ادیانی چون یهود و مسیحیان در جوامع اسلامی است اذعان کرده اند. (همان: ۱/ ۳۴)

کتابنامه

- ابن حوقل. (۱۳۶۶). *سفرنامه ابن حوقل* (ایران در صوره الارض). ترجمه دکتر جعفر شعار. انتشارات امیر کبیر. چاپ دوم.
- ابن یمین فریومدی. (۱۳۶۳). *دیوان ابن یمین*. به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی راد. انتشارات کتابخانه سنایی. چاپ دوم.
- ابوطالب کلیم همدانی. (۱۳۶۹). *دیوان*. به تصحیح محمد قهرمان. انتشارات آستان قدس رضوی. احمد غزالی. (۱۳۶۸). *سوانح*. هلموت ریتز. مرکز نشر دانشگاهی.
- استعلامی، محمد. (۱۳۸۲). *درس حافظ*. انتشارات سخن. چاپ اول.
- اسیری لاهیجی. (۱۳۵۷). *دیوان اشعار و رسائل*. به تصحیح برات زنجانی. مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه گیل شعبه تهران.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۲). *پژوهشی در اساطیر ایران* (پاره نخست). انتشارات توس. چاپ اول.
- تفضلی، احمد. (۱۳۸۵). *جامعه ساسانی*. نشر نی. چاپ اول.
- حافظ. *دیوان حافظ*. به اهتمام محمد قزوینی - قاسم غنی. انتشارات زوار.
- خاقانی شروانی. (۱۳۶۸). *دیوان خاقانی*. به تصحیح سید ضیاء الدین سجادی. انتشارات زوار. چاپ سوم.
- خرمشاهی، بهاء الدین. (۱۳۶۶). *حافظ نامه*. انتشارات علمی و فرهنگی - سروش. ج ۱. چاپ اول.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۲). *لغتنامه*. انتشارات دانشگاه تهران - انتشارات روزنه. چاپ اول از دوره جدید.
- رشید الدین ابوالفضل میبیدی. (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عده الابرار*. علی اصغر حکمت. انتشارات امیر کبیر. چاپ پنجم.
- سعدی. (۱۳۶۵). *کلیات سعدی*. به اهتمام محمد علی فروغی. انتشارات امیر کبیر. چاپ پنجم.
- سنایی. (۱۳۶۳). *دیوان سنایی غزنوی*. مدرس رضوی. انتشارات کتابخانه سنایی. چاپ سوم.
- شهاب الدین ابوالقاسم احمد بن ابی المظفر السمعانی. (۱۳۶۸). *روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتحاح*. به تصحیح نجیب مایل هروی. انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ اول.

- ظهیرالدین فاریابی. (۱۳۸۱). *دیوان اشعار*. به تصحیح دکتر امیر حسن یزدگردی و به اهتمام اصغر دادبه. نشر قطره. چاپ اول.
- عین القضاة همدانی. (۱۳۶۲). *نامه های عین القضاة همدانی*. علینقی منزوی - عفیف عسیران. انتشارات زوار. چاپ دوم.
- قطران تبریزی. (۱۳۶۲). *دیوان قطران*. از روی نسخه تصحیح شده مرحوم محمد نخجوانی. انتشارات ققنوس.
- کسای مروز. (۱۳۶۴). *اشعار حکیم کسای مروز*. دکتر مهدی درخشان. انتشارات دانشگاه تهران.
- لامعی گرگانی. (۱۳۱۹). *دیوان حکیم لامعی گرگانی*. به تصحیح سعید نفیسی. به اهتمام و سرمایه ج. کوهی کرمانی، مدیر مجله نسیم صبا.
- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۸۴). *مکتب حافظ*. انتشارات ستوده. چاپ چهارم.
- معدن کن، معصومه. (۱۳۸۴). *بساط قلندر*. انتشارات آیدین. چاپ اول.
- مولوی، جلال الدین. (۱۳۶۳). *کلیات شمس یا دیوان کبیر*. به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر. چاپ سوم.
- منوچهری دامغانی. (۱۳۶۳). *دیوان منوچهری*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. انتشارات کتابفروشی زوار. چاپ پنجم.
- نظامی گنجوی. (۱۳۱۵). *هفت پیکر*. به اهتمام وحید دستگردی. مطبعه ارمغان.
- _____ (۱۳۱۶). *شرفنامه*. به اهتمام وحید دستگردی. مطبعه ارمغان.
- هینلز، جان. (۱۳۶۸). *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار - احمد تفضلی. کتابسرای بابل - نشر چشمه. چاپ اول.
- یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۶۹). *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - سروش. چاپ اول.